

ملا نصرالدین هابی در کار معرفی تمدن ایران باستان!!! [۵-۶]

گریز و پرهیز کاسب کارانه ی دست اندرکاران مسائل بنیانی، از درگیری با توضیحات و توجهات جدید، در موضوع تاریخ و باستان شناسی و پندارهای هویت انگارانه ی ایرانیان، و به طور کلی شرق میانه، نه فقط حد بی دانشی موجود در این مقوله را معلوم می کند، بل نشان می دهد که دغدغه ی گذران امور روزگار و ترس از قطع نان پاره ای که از تغار خمیر یهودیان به عمل می آید، مجموعه و مقطعی از مسئولین رسمی و غیر رسمی و موظف و غیر موظف را به کری و کوری کشانده و به دشمنی با دانش و دانایی و ادار کرده است .

آن ها با برپا کردن انواع هیاهوها در اطراف تخت جمشید و پاسارگاد و نقش رستم و این روزها خلیج فارس می خواهند از آب هم کره بگیرند و درست همان منازل و مسائل و مراتبی را که در هر بررسی عالمانه موجب نفی و رد پذیرش های کنونی می شود، علت و اسباب و مایه دل خوشی های موجود می گویند. از دید آزاد اندیشی که به کنکاش عالمانه و عاقلانه و آکادمیک متعهد می ماند و علاقه مند است، به شرحی که خواهم آورد، اصولاً اطلاق هر آب و خاک و شئی و گذرگاهی به نام «فارس» منطق تاریخی و باستان شناختی ندارد و دلیلی مورد تایید دوران، برای توجه به این نام، مگر از زمان حکومت رضاشاه، به چنگ نمی آورد. آن چه به دنبال می آید بخشیدن نام و صدور قباله ای برای آن خلیج به این و آن نیست، دعوت دیگری است به اندیشه رانی عمیق و گریز از موهومات موجود، که از هر راه و از جمله دعوا بر سر عنوان تاریخی یک خلیج، اصحاب این دعوای بی دلیل را، به ستیز و ساده انگاری و تعصب بی خردانه کشانده است.

در تاریخ و جغرافیای شرق میانه، پیش از ظهور و زمان داریوش، در هیچ صورت و معنایی، به نام فارس بر نمی خوریم و حتی کورش در خدمت یهود نیز، که نخستین مأموریت دریافتی اش از یهوه، تخریب بابل و آزاد سازی اسیران و ثروت یهود بوده است، در تنها نشانه ی وجود و حضور تاریخی خود، که گل نیسته ی بابلی اش باشد، از وجود قوم و جغرافیایی به نام فارس بی خبر است، چنان که با سرکرده ای به نام هخامنش هم آشنا نیست. در واقع بنا بر ملاحظات موجود و حتی اگر متن کتیبه ی بیستون را با قرائت و شرح کنونی معتبر بشماریم، می توان عنوان کرد که نام «فارس» برای نخستین و آخرین بار در کتیبه ی سنگی و گزارش نظامی داریوش در بیستون آمده، که کشف مینا و معنای قومی و جغرافیایی آن، از فرط پریشان نویسی در کتیبه ی بیستون، تا کنون ناممکن بوده است. مورخ امیدوار است که حاصل تحقیقات بنیانی و بی پیشینه ای که قریباً به صورت کتاب در موضوع کتیبه ی بیستون منتشر خواهد شد، تکلیف این مجموعه جعلیات دست برده شده را به مقیاس زیاد روشن کند!

«داریوش شاه گوید : مردی نبود نه پارسی نه مادی و نه از دودمان ما، که آن گنوماتای مغ را از شهریاری محروم کند». (داریوش، بیستون، ستون یک، بند ۱۳)

اگر بنا را بر مبنای این تنها نوشته ی همزمانی بگذاریم، که علاوه بر تورات، حاوی برخی اطلاعات تاریخی از دوران هخامنشیان است، مسلم می شود که داریوش خود را پارسی نمی دانسته، چرا که در متن مقدماتی بالا دودمان خود را از پارس ها و مادها جدا می کند و از آن که مراجع موجود، هستی و خون مادها و هخامنشیان را در هم سرشته می گوید، پس تصریح داریوش بر جدایی دودمان خود از مادها و پارس ها دلیل دیگری است که مورخ او را بیگانه ای احتمالاً یهودی بشناسد. از جهت دیگر داریوش در آمار پایانی کتیبه اش، از میان ۹ شاه مغلوب، سه نام را فارسی معرفی می کند : «گنوماتا»، «مرتیا» و «وهیزداته». چنان که بارها از شورش مادها می گوید، که بی تعلقی او به فارس و ماد را تایید می کند، اما در عین حال شش یار و همراه خود در ماجرای کودتای او علیه فرزندان کورش: ویندفرن، اوتان،

گنوبراو، ویدرن، بگابوخش و اردومنیس و نیز غالب سرداران اعزامی اش برای سرکوب مقاومت ها را، فارسی معرفی می کند!!! و شگفت انگیزتر از همه در بند ۴۰ از ستون سوم همان کتیبه می نویسد :

«داریوش شاه گوید : مردی «وهیزداته» نام، از شهری «تاروا» نام، در سرزمینی «یائیا» نام در پارس ساکن بود، او دومین شورش را در پارس برپا کرد و به مردم گفت من بردیا پسر کورشم سپیس سپاه پارسی کاخ من، که پیش تر از «یادایا» آمده بودند، نافرمان شدند، به وهیزداته پیوستند و او در پارس شاه شد!!!»

قرار دادن هر تفسیری بر این بند کتیبه ی بیستون و به طور کلی بر ناهماهنگی های لفظی و مضمونی، در سراسر آن کتیبه، اگر قرار را بر حکومت خرد و نه صباوت تعصب قرار دهیم، جز جدا کردن تعلق داریوش به پارسیان، که هنوز نمی دانیم چه کسانی هستند و یا معنی این واژه را چه گونه باید شناسایی کرد، حاصلی ندارد. از مجموع مفاد این اشارات کتیبه بیستون و نشانه های دیگری در همان متن، به اجمال می توان گفت که پارسیان در آن کتیبه منزلت و اعتباری نزد داریوش نداشته اند، که خلیج و آب راهه و اقلیمی را به نام آنان بخواند!!!

«داریوش شاه گوید : پس از آن من به مقعد آن «وهیزداته» و برجسته ترین پیروان اش، در شهری به نام «اداچی چیا»، در پارس، تیر فرو کردم. این است آن چه من در پارس انجام دادم» (داریوش، کتیبه ی بیستون، بند ۴۳)

پس اعتبار دادن به نام پارس و نیز فارس شناختن شخص داریوش، محل و مستدرک منطقی ندارد و نمی توان او را دارای چنان تعلق خاطری به پارسیان شناخت، که اجازه دهد کسی سفره ای از متصرفات اش را به نام آن ها معرفی و مشهور کند و از آن که در حال حاضر و بر اساس اسناد محکم و مشهور، که از مسیرهای مختلف، رخ داد فاجعه ی پوریم و در پی آن توقف کامل هستی شرق میانه را تا طلوع اسلام اثبات می کند، پس نیاز به نام گذاری خلیجی، در منطقه ای که پس از آن اقدام پلید، اثری از حیات آدمی باقی ندارد، در زمره ی مضحکات عالم است. به علاوه و با این فرض که هخامنشیان را فارس بشناسیم، نمی توان به یاد بود حضور آنان در منطقه و تجلیل از جنایات شان، خلیجی را به نام آنان ذخیره شده گرفت!!! بدین ترتیب باید یکسره بر آن سلسله شبه اسنادی که بر مبنای آن مدعی می شوند آب راهه ی شمال غربی دریای هند را، از دیر زمان تا کنون، خلیج فارس خوانده اند، بی توجهی کرد و به عنوان عرضه ی دلایل لازم، کافی است به بررسی چند الگو از میان آن به اصطلاح اسناد بیردام.

پیش تر بیان کردم که به فرمان منطق و عقل، مخیله ی هیچ صاحب اندیشه ی جغرافیایی، اگر فرض را هم بر وجود و ظهور چنین نخیه هایی قرار دهیم، تا ۶۰۰ سال پیش، فرم معینی برای جهان نمی شناخته تا به ترسیم نقشه ای از آن بیردام! زیرا تا زمانی که هیچ کشتی و ناخدایی به اکتشاف اقیانوس ها نرفته، تصور و تخیل و تعیین ابعاد معینی از جهان، که ارتباط خشکی ها و دریاها را مصور کند، حقه بازی شمرده می شود. با وجود این در آخرین شاهکار خلیج فارس شناسان، یعنی انتشار مجموعه ای گران قیمت با نام «خلیج فارس در نقشه های کهن»، که معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، با کمک مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب در اردیبهشت ۱۳۸۴ و به مناسبت نمایشگاه کتاب منتشر کرده، با گروهی نقشه ی جغرافیایی، از چهار هزار سال پیش تا قرون اخیر برخورد می کنیم که در نگاه نخست، بدون استثنا و به شرحی که می آورم، قلبی بودن تک تک آن ها با وضوح خشم آوری معلوم است.

«نام خلیج فارس، نامی برخاسته از تاریخ، فرهنگ و تمدن بشری است و جایگاهی عظیم در میراث مشترک بشریت دارد. ما به عنوان ایرانی بر خود می بالیم که نگین خلیج فارس زینت بخش سرزمین مقدس ایران اسلامی است. کتاب حاضر تلاشی هر چند کوچک برای تعمق درباره ی نام ماندگار خلیج فارس است، اما می تواند بهانه ای برای آغاز یک حرکت در جهت نقش دهی به آرزوی دیرینه ملل جهان، یعنی پیوند های فرهنگی باشد، زیرا خلیج فارس از زمان های قدیم تا کنون خود عامل مهم و اساسی در شکل دهی به روابط فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و تجاری ملل مختلف جهان اعم از چینی، هندی، عرب و غیره با ملیت ایران بوده است. وجود راه ابریشم دریایی خلیج فارس در ایران باستان توانسته بود جایگاه ایران متمدن را به دیگر تمدن ها معرفی نموده و از این رهگذر دریایی امکان سفر برای سیاحان و جهانگردان و به ویژه جغرافی دانان فراهم نماید...برگزاری سالن خلیج فارس در هجدمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران و چاپ این کتاب تلاشی کوچک برای مستند سازی بیش تر نام خلیج فارس است و توجه فرهنگ دوستان،

دانشگاهیان و دانشمندان به این اقدام توجهی شایسته و درخور نام خلیج فارس است». (خلیج فارس در نقشه های کهن، مقدمه)

ظاهراً این متن پر از شعارهای آب دوغ خیراری باستان پرستانه را یکی از وزیرای فرهنگ و ارشاد جمهوری اسلامی نوشته است. تنها چنین آدم بی اطلاعی است که می تواند در جهان قدیم «راه ابریشم دریایی خلیج فارس» برای ایرانیان بگشاید و از آن که می دانیم حتی اگر از زمان خلقت آدم نیز وجود آب راهه ای به نام خلیج فارس را مسلم بگیریم باز هم این آب راهه ی مسدود هرگز نمی توانسته گذرگاه دریایی سیاحان و جهان گردان و جغرافیا دانان قرار گیرد، زیرا علاوه بر این که سیاح و تاجر و جغرافیا دانی را از آن دوران معرفی نکرده اند که از «راه ابریشم دریایی مسجد جامعی» گذشته باشد، بل اصولاً گذر از این خلیج، به هر سو، تا پنج قرن پیش ناممکن بوده و راه دریایی طاقت سوز و طولانی از مسیر دور برگردان آفریقا را نیز زمانی گشوده اند که ایرانیان، همانند سراسر تاریخ خود، مطلقاً و از هیچ باب قدرت و اسباب و نیاز به دریا نوردی نداشته اند. احتمالاً مقدمه نویس کتاب «خلیج فارس در نقشه های کهن»، که اجازه داشته نام وزیر ارشاد پیشین را زیر نوشته های اش بگذارد، قصد کرده است بی خبری خویش از اوضاع و احوال تاریخ و جغرافیا را زیر نام وزیر ارشاد پنهان کند. با این همه خیال دارم دعوت انتهایی مقدمه بالا را لیبیک بگویم و به مطالب این کتاب بی اساس بپردازم که حتی یک خط و نقش و رنگ قابل دفاع در نزد صاحبان خرد ندارد و تنها برای رد پیشینه ی نام «خلیج فارس» تا دو قرن قبل، که فارس شناسی نوع یهودی آغاز شده، قابل استفاده است. به همین سیاق می توان اطلاق نام عرب بر این آب راهه را نیز مردود شمرد، زیرا که اصولاً و تا پس از حوادث جنگ جهانی اول و الغای سرپرستی طولانی مدت امپراتوری عثمانی بر حوزه ی غربی اسلام، که تقسیمات جغرافیایی در بین النهرین موجب مرزبندی های مختلف و خط کشی های جدید به قصد تفرقه ی بیش تر مسلمین انجام شد، چنان دولت مقتدر عرب در حوالی خویش نمی شناسیم که تقاضای الصاق نام بر این آب راهه را کرده باشد.

در کتاب «خلیج فارس در نقشه های کهن»، ۱۲۳ رسامی مختلف آورده اند که فقط نیمی از آن به پیش از عصر آغاز دریا نوردی گسترده، یعنی قرن ۱۴ میلادی، متعلق است و کهن شمرده می شود و به اختصار و در ابتدا بگویم که غالب نزدیک به تمامی این رسامی های به اصطلاح کهن، اصل نیست و برابر توضیحی که کتاب ارائه می دهد، تمام آن ها را پس از قرن پانزدهم میلادی کپی کرده اند! حالا پاسخ این که چه گونه کپی هایی جدید از تصاویر و رسامی های کهن را می توان سند قرار داد، در عهده سازندگان کتاب «خلیج فارس در نقشه های کهن» است.

این نمونه ای از رسامی های ارائه شده در کتاب «خلیج فارس در نقشه های کهن» است که عیناً از صفحه ی ۱۲ آن کتاب برداشته ام. کتاب این رسامی را نقشه ای از آفریقا معرفی می کند که به وسیله پولیبیه نامی ظاهراً در حوالی ۱۰۰ سال پیش از تولد مسیح کشیده شده است. در کنار این نقشه توضیحات زیر را آورده اند:

«۱۰. نقشه ی آفریقا، از پولیبیه (پولیبوس)، حدود ۱۴۳ سال پیش از میلاد مسیح. نسخه اصلی این نقشه توسط پ. برتیوس در کتاب «Geographia Vetus Lutetiae» تفسیر و بازسازی و در سال ۱۶۳۰ میلادی در پاریس چاپ و منتشر شده است. کتاب خانه ی دانشگاه لایپن.»

بدین ترتیب این تصویر اصل نقشه ای نیست که پولیبیه نامی در ۲۱۰۰ سال پیش کشیده، زیرا آن را به زبان یونانی نمی بینیم و خود اعتراف دارند که برتیوس نامی در قرن هفدهم میلادی آن را تفسیر و بازسازی کرده و چون از نحوه و حدود تصرفات در این بازسازی ها چیزی نمی نویسند، پس ارائه ی چنین نقشه هایی به بازار بردن رسمی جعلیات است. اما هنوز این بنیان اعتراض من به این رسامی نیست، اشکال در آن جا بروز می کند که از پولیبیه بپرسیم این نقشه ی دقیق از آفریقا را، که با آخرین اطلاعات ماهواره ای امروز مطابق است، در ۱۰۰ سال پیش از میلاد، یعنی ۱۵۰۰ سال پیش از کشف آفریقا، چه گونه به ذهن آورده است؟ و چون منطقاً و بر اساس محاسبات و ممکنات پولیبیه ای نبوده تا پاسخ ما را بیاورد، از وزارت ارشاد و مدعیان ذکر نام خلیج فارس در نقشه های کهن سؤال می کنیم که اگر در صد گوشه ی نقشه ای که از اصل قلابی است و رسامی آن در زمانی که ادعا می کنند ممکن نبوده است، نوشته باشند «خلیج فارس»، آیا می توان به عنوان مستند نام کهن آن خلیج ارائه داد؟



این هم نخستین تصویری است که در کتاب «خلیج فارس در نقشه های کهن» چاپ کرده اند. برای ایجاد فضایی مناسب تفریح، به شرحی توجه کنید که در ذیل این عکس در صفحه ی ۹ کتاب آورده اند.

۱. «لوحة ی گلی منقوش از آثار کهن بابل» حدود ۲ تا ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد). روی لوحه، نقشه دنیای بابلیان را نشان می دهد و در پشت آن شرح نقشه حک شده است. در این نقشه بابل و آشور در احاطه ی «خلیج فارس» دیده می شود. سایر نقاط را به نام «نواحی دیگر» خوانده اند. اصل این لوحه در موزه ی بریتانیا نگهداری می شود.»

پس ۴۰۰۰ سال پیش، یعنی ۱۵۰۰ سال قبل از پیدایش قوم و حکومتی با عنوان امروزی پارسیان، جغرافیا دانی در بابل، با پیش بینی ضرورت و لزوم وجود خلیجی با نام فارس، اشاره به آن را در رسامی اش منظور کرده است!!! آیا به راستی این فراهم کنندگان اسناد فارس و فارس شناسی و فارس پرستی در تحقیق همه جانبه و مطلق ما نکوشیده اند و آیا توسل به چنین دست آویزهای سست و مسخره، خود بی بنیانی اندیشه ی فارس سازان و خلیج خواهان را بیان نمی کند؟ در عین حال اگر این تصور جهان در نزد یک جغرافیا دان بابلی در چهار هزاره پیش است، پس خود به خود معلوم می کند که تصورات جغرافیا دانان، تا ۶۰۰ سال پیش، که عصر اکتشافات جغرافیایی نوین در جهان آغاز شده، چیزی معادل جدول سازان جفر بوده و از هیچ باب قابل ارائه و اتکاء نیست.



این هم رسامی دیگری، ظاهراً میراث مانده از جغرافی دانان جهان کهن، که سازندگان کتاب «خلیج فارس در نقشه های کهن» با ذوق و شوق تمام، در صفحه ی ۱۱ آن کتاب و با شرح زیر چاپ کرده اند:

۷. نقشه ی دریا نوردی جهان، از سنت بوخارتوس، دوره ی تاریخی: ۱۵۰۰ تا ۵۰۰ سال قبل از میلاد. این نقشه در سال ۱۸۴۲ میلادی توسط آلبرت فوربیگر تفسیر و باز سازی شده است. نسخه ی اصلی در کتاب «Geographia Seu Phaleg et Canaan» او، در ۱۶۹۲ میلادی منتشر شده است. کتاب خانه ی دانشگاه لایدن.

ذره ای تردید ندارم که فراهم کننده چنین متنی برای ذیل این تصویر، یا مجنون کامل و یا سیاه مست بوده است، زیرا چنین که می خوانیم سنت بوخارس نامی، در زمانی نامعین، از وضعیت کشتی رانی جهان، از ۳۵۰۰ تا ۲۵۰۰ سال پیش نقشه ای فراهم آورده که در آن تمام اطلاعات امروزی چند قاره منعکس است!!! می گویند همین نقشه را آلبرت فوربیگر نامی در ۱۸۲۲ میلادی تفسیر و باز سازی و ۱۳۰ سال پیش از باز سازی، در سال ۱۶۹۲، در کتاب اش با نام «Geographia Seu Phaleg et Canaan» منتشر کرده است!!! و اگر سؤال کنیم در سال ۱۶۹۲، که هنوز چاپ تصاویر سیاه و سفید نیز چندان متداول و ممکن نبوده، از چه راه و در کدام چاپ خانه این رسامی رنگین را چاپ کرده اند، بلافاصله به جای جواب و تعقل، مرا به ضدیت با افتخارات ایران متهم خواهند کرد. حالا اگر در چهار گوشه ی چنین نقشه ی در اصل بی هویتی نوشته شده باشد «خلیج فارس»، آیا به قدر پوست سنجی ارزش و اعتبار پیدا می کند؟

۶

پیش تر هم نوشتیم که این یادداشت ها به قصد افشای توطئه کسانی است، که همزمان با حضور سلاخان و بیماران روانی مستحق زنجیرشان، با عنوان سرباز و سرکرده نظامی، در اطراف ما، که ندرتاً جهان با اخبار و تصاویر یک از هزاران جنایات ارتكابی آن ها آشنا می شود، می کوشند با طرح یک مدعای من درآوردی جدید، از دو سو، مردم شرق میانه را به جان هم بیاندازند و در این میان کسانی با جمع آوری اسناد قلبی برای این کوره ای که یهودیان در آن می دمند، هیزم فراهم می کنند.

کار من در تنظیم و ترتیب این سلسله یادداشت ها اثبات این نکته است که سازندگان اسناد این دعوا، با یقین به نادرستی آن ها و با هزینه های بسیار، که منبع تامین آن معلوم نیست، مشغول آشوب در ذهن و علم مردم اند و اگر مدعی شوند که از نادرستی و بطلان این اسناد بی خبر بوده اند، پس بپرسیم بدون اشراف و اشراق، اگر گماشته و دست نشاندگی و

تعداد صفحات: ۵ از ۸

افغان جرمن آنلاين شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید

maqalat@afghan-german.de

مامور و مجبور نیستند، با کدام بضاعت و انگیزه به مبحثی چنین بغرنج و در زمان و موقعیتی چنین حساس وارد می شوند و احساسات خام مردم را به دشمنی با همسایگان هدایت می کنند؟ این یادداشت ها توجه می دهد که هیچ سند کهن، باستانی و یا حتی اسلامی سالم وجود ندارد که آب راه ی شمال غربی دریای هند و یا هر خاک و سنگ و آب و سبزه زار دیگر ایران را به نام فارسیان خوانده باشد، زیرا اصولاً تا زمان رضا شاه، تاریخ و جغرافیای این سرزمین، هرگز عنایتی به فارسیان نداشته، آن ها را شناسایی نکرده و به رسمیت نشناخته است .

این یادداشت ها می گوید اگر ضرورت دارد آب های جنوب ایران را نام گذاری کنیم، به جای این آشوب آفرینی های بی مایه و مشکوک، عاقلانه و انسانی است که این گذرگاه در حال حاضر مهم و بزرگ را با نامی برگرفته از اشتراکات و اعتقادات ما و همسایگان، مثلاً خلیج دوستی، خلیج اتحاد و یا خلیج مسلمین زینت دهیم، زیرا با هیاهو و جنجال و توسل به اسناد قلابی نوساز نمی توان همسایه ی عرب را مرعوب و مجبور کرد که آب های ساحل خود را خلیج فارس بخواند که حتی در سمت ما هم هنوز به درستی نمی دانیم که منظور از فارس کیست و چیست؟

اگر می توان اثبات کرد که تمام نقشه ها و مستنداتی که برای القاء قدمت عنوان گذاری این خلیج با نام فارسیان به کار زده اند، نادرست است، پس به جای عرضه ی انشاهایی از قماش زیر، به جست و جوی جدی در تاریخ و جغرافیای اسلامی در منطقه بپردازیم، برنامه های بهبودیان برای اختلاف افکنی را باطل و توجهات را نه به تبعیت از درخواست های فوق شوو نیستی هر دو سو، بل به ضرورت رعایت نیازهای زمان جلب کنیم، که هماندیشی و اتحاد و گریز از تفرقه و اختلاف است.

«خلیج فارس به واسطه ی موقعیت ممتاز جغرافیایی خود، چهار راه شرق و غرب و عرصه رفت و آمد تمام اقوام و ملل دنیای قدیم بوده و به سبب مجاورت با کشورهای حاصل خیز و دربرداشتن منابع سرشار ثروت، چه در ایام قدیم و چه در دوران معاصر، همواره مطمح نظر جنگ جویان و کشور گشایان و توسعه طلبان جهان قرار گرفته است و هر یک از اقوام و ملل جهان که به قدرت رسیده اند، طرح تسلط بر آن را در نظر داشته اند... در حدود پنج هزار سال پیش از میلاد، عیلامی ها و سومری ها به این نواحی مهاجرت کردند و بر ساکنین اولیه ی آن جا که در حدود پنج، شش هزار سال پیش از ورود آن ها در آن نواحی سکنی داشتند، استیلا یافتند. «علی کرم همدانی، پژوهش نامه خلیج فارس، صفحه ی ۱۳۶»

اگر با اندک سخت گیری محققانه به متن بالا رسیدگی کنیم حتی واژه ای از آن به سلامت فکری نخواهد رسید و جز توهمات ارزیابی نخواهد شد. زیرا به استثنای مختصر توجه کاشفان جغرافیا در چند قرن اخیر و رفت و آمد نفت فروشان در دوران جدید، آبراه شمالی دریای هند، به سبب بن بست بودن گذرگاه، هرگز محل عبور اقوام نبوده، در هیچ زمان چهار راه مراودات دریایی شرق و غرب نشده و کسی طرح تسلط به آن را نداشته است، زیرا اصولاً تا ۵۰۰ سال پیش، رفت و آمد دریایی میان شرق و غرب امکان نداشته و قدرت های قدیم اروپا، که به یونان و روم منحصرند، حتی از مکان این خلیج هم بی خبر بوده اند تا مطمح نظر قرار دهند!!! نوشتن این موهومات، با داده های انتهایی نقل بالا برابر و همسطح و سنگ است که خبر می دهد ایلامیان هفت هزار سال پیش و معلوم نیست از کدام خطه، به خوزستان مهاجرت کرده و در جای ساکنان ۱۳۰۰۰ سال پیش آن نشسته اند!!! احتمالاً همدانی از قبیل فیلم های غرب وحشی را زیاد می بیند که چنین به ارائه ی تاریخ کابویی برای شرق میانه علاقه نشان داده و ریاضیات تاریخی او به قدر کافی ضعیف است که نداند در ۱۳۰۰۰ سال پیش هنوز مجتمع های انسانی در اندازه ی یک روستا هم شکل نگرفته بود.

حالا کمی به نقشه هایی رسیدگی کنم که به عنوان رسامی هایی از جغرافی دانان قرون نخستین اسلامی عرضه می کنند. رسامی بالا، که در صفحه ی ۲۳ کتاب «خلیج فارس در نقشه های کهن» آمده، متنی به همراه دارد، که در زیر می خوانید، متنی که مستقلاً و بدون نیاز به هیچ شرحی نو ساز بودن این نقشه را اثبات می کند:

«۲۷. صورة المامونیه (نقشه ی جهان مامون)، تهیه شده توسط جغرافی دانان خلیفه مامون عباسی، زیر نظر ریاضی دان مشهور ابوجعفر محمد بن موسی خوارزمی، (۲۳۳-۱۶۴ هجری قمری)، تاریخ نقشه: حدود قرن دوم هجری قمری.»

مامون را خلیفه ای از اواخر قرن دوم هجری گفته اند. دورانی که گرچه به علت نبود نقطه و اعراب، امکان عرضه متون به زبان عرب نبوده و از آن زمان هیچ یادگار مکتوب به جای نمانده، اما ظاهراً و در عوض چنین نقشه هایی را به میراث برده ایم، که هرچند هیچ قسمت آن، از خشکی و آب، به جهان واقعی شباهت ندارد، اما می نویسند در گوشه ای از آن نام خلیج فارس آمده، که به سهولت دیده نمی شود. نقطه گذاری کلمات این نقشه کامل است که در زمان مامون شناخته و مصطلح و کاربردی نبوده و مضحک تر از همه نوشته های اطلاعاتی و درشت خط آن است که با شکل ترین و کامل ترین خط نسخ طلا اندازی شده ی قرن هفتمی، درباره ی «اقالیم سبعة»، «خط استوا» و «خط معرفه العروض»، یعنی درجات جغرافیایی اطلاع می دهد! در این نقشه گرچه هندوستان در نیمه ی شمالی جهان است، اما رسام آن از اوقیانوس منجمد شمالی نیز با نام «بحرالجامد» خبردار بوده است!!! به نظر می رسد که این شمایل مطلقاً بی هویت و قطعاً نوساز از جغرافیای جهان را، که معتقدند در قرن دوم هجری رسامی شده، از آن جهت باید سند گرفت که در گوشه ای از آن، با نمایی غیر آشکار، به بحر فارس اشارتی رفته، زیرا فارس سازان یک لحظه هم تعقل نمی کنند که خلیفه ای از نژاد عرب، چنین نقشه ای را که به آب های زیر پای او خلیج فارس گفته شده باشد، بر فرق رسام او می کوبید!!!

این یکی هم در ردیف همان حکایت پیشین است و ده بار کذب تر و کثیف تر. در ذیل این رسامی توضیحی آورده اند که خواندنی است:

«۲۸. نقشه ی جهان، منسوب به ریاضی دان بزرگ الکندی و السرخسی (۲۶۰-۱۵۸ هجری قمری). نسخه برداری شده در ۹۷۷ هجری قمری. اصل نسخه در کتاب خانه ی بودلیان، آکسفورد.»

این نقشه ای است از جهان که به کندی ناشناس و دست ساخت ابن ندیم، از جغرافی دانان قلابی قرن دوم نسبت می دهند. کندی نیز در قرن دوم و به هنگام ترسیم این نقشه از حروف منقوط عرب استفاده کرده است که به زمان او هنوز تدوین نشده بود! دنیایی که او تصویر کرده است در هیچ قسمتی به جهان واقعی شباهت ندارد و عجیب تر از این نیست که می نویسند این کپی را یک جغرافی دان دیگر در قرن دهم هجری از ترسیم اصلی استنساخ کرده است! اگر این گونه توضیحات را قبول کنیم، معلوم می شود جهانی را که جغرافی دانان زمان صفویه هم می شناخته و می پذیرفته اند، جز همین ترسیم در هم از خیال پروری های قرن دوم هجری نبوده است زیرا و در غیر این صورت، نسخه بردار عهد صفوی، به صرافت غیرت علمی، چنین فرضیات بی پایه ای درباره ی جغرافیای جهان را نه فقط تکثیر نمی کرد، که به آب می شست.

اما ناباب ترین حصه ی این صحنه سازی جغرافیایی در رجوع به نام های اقالیم مضبوط در آن است که با توهین به شعور آدمیان شباهت کامل دارد و قرینه ای است بر نام کتاب هایی که سازندگان الفهرست دلقکانه تکرار کرده اند و چون در تصویری که از این ترسیم به وبلاگ منتقل شده خواندن کلمات دشوار است، اجازه دهید حتی الامکان نام نقاط جغرافیایی مندرج در این نقشه را فهرست کنم تا معلوم شود چه گونه با مسخرگی تمام به حواس ما تاخته اند:

«کوتا، برنوخوجر، عطبو، بقدانه، ملانه، غافه، شرفاق، کلو، مدوخه، الطشطر، القبطشر، برونه، منبذ، تخطیع، ملامیر، صروق، بسافقه، ددفه، عیونه، مخاقن، سمبرو، دابول، کنفو، سعانه، القشد، سیحنان، درعا، مامیر، مانو، لبید، توسیو، هتان، مرانو، مشف، عطاطم، المخد، قرابور، حسونه، شوسم، نرجون، ظرحا، رونسم، شمند، غمراط» و از این قبیل و بدتر از این ها!!!

این اسامی جغرافیایی، از شرق به غرب و از شمال تا جنوب نقشه ی الکندی پراکنده است! آیا احساس نمی کنید از سوی یک یهودی ضد فرهنگ تمسخر می شوید و آیا فارس پرستان کنونی که به همت مجموعه کتاب های «تاملی در بنیان تاریخ ایران» از نظر تاریخی و هویت شناسی در به در مانده اند، هنوز هم مایل اند برای اثبات هستی تاریخی و جغرافیایی خود، جایی در میان اسامی بالا در این نقشه ذخیره کنند؟!!!!

این هم نقشه ی دیگری از جهان، رسم شده به دست جغرافی دانی مسلمان، از قرن سوم هجری. کتاب «خلیج فارس در نقشه های کهن» در کنار این رسامی، توضیحات زیر را ثبت کرده است.

«۲۹. نقشه ی جهان، از محمد بن عبدالله بن جبار الحرانی مشهور به البتانی، ۳۱۷-۲۳۵ هجری قمری. این نقشه توسط دکتر کنراد میلر باز سازی و تفسیر شده و در سال ۱۹۳۱ میلادی در کتاب Mappae Arabicae در اشتوتگارت چاپ شده است.»

در این رسامی قرن سوم، که سمت جنوب آن رو به آسمان است، یک قاره ی آفریقا با شباهت نسبی به نقشه ی امروز آن فراهم است، قاره ی آسیایی با کوه های هیمالیا و جزایر ژاپن دارد، یک استرالیای خجالتی و کز کرده که در انتهای جنوب شرقی نقشه چسبانده اند و اروپایی که حتی نقشه ی دریای مدیترانه ی آن مغشوش است!!! اما تمام این ها در برابر این سؤال که چرا البتانی نقشه اش را به زبان فرانسه !!! رسامی کرده، بی اهمیت می شود و چون مسلماً جواب می دهند که این نه نقشه ی البتانی بل کپی و باز سازی کنراد میلر است، آن وقت ما بدون این که پوزخند خود را پنهان کنیم می پرسیم مگر در اصل نقشه البتانی در جای خلیج فارس چه بوده است که کپی کنراد را به جای اصل نقشه البتانی، اگر چنین جغرافی دانی از مادر زاده شده و چنین نقشه ای رسم کرده باشد، تحویل می دهید؟

این هم نقشه ای از مسعودی، که کتاب «خلیج فارس در نقشه های کهن» به شرحی که در کنار رسامی آورده، او را جغرافیا دانی از عهد مامون عباسی معرفی می کند:

«۳۱. نقشه جهان مسعودی، تهیه شده به وسیله ی دانشمندان دوره ی خلیفه مامون. همراه با مهر ابوالحسن علی بن الحسین «مسعودی». ۳۵۳-۲۸۴ هجری قمری. این نقشه توسط یوآخیم لول در سال ۱۸۳۶ میلادی در کتاب جغرافیای قرون وسطی تفسیر و باز سازی و در سال ۱۸۵۰ میلادی در بروکسل چاپ شده است.»

آغاز خلافت مامون را سال ۱۹۷ هجری قمری و پایان آن رسال ۲۱۷ هجری نوشته اند. اما کتاب «خلیج فارس در نقشه های کهن» مسعودی متولد ۲۸۴ هجری، یعنی ۷۰ سال پس از درگذشت مامون را، دانشمندی از دوره ی مامون می نویسد!!! این اشارات اندازه ی سر به هوایی و سرسری پنداری مقولات جدی را نزد مدعیان این گونه تحقیقات، تبلیغات و تلقینات آیکی نشان می دهد و معلوم می کند که این حضرات به مایه و منظور این گونه امور بی اعتنائید و چیزهایی برای رفع تکلیف و یا ماموریت به هم می بافند. قاره ی آفریقای مسعودی تقریباً کامل است و برای نخستین بار به دنباله ای در اروپا بر می خوریم که بسیار به نقشه ی آمریکای جنوبی شبیه است؟!!!! این جا هم می پرسیم چرا نقشه ی مسعودی به زبان عرب نیست؟ و چون ناگزیر و معذورانہ پاسخ می دهند که نام مسعودی به عربی و نقش مهرش در کنار کپی یوآخیم لول محفوظ است، ما که هنوز حیرت زده ی آن الگوی کروی زمین در قرن سوم هجری و جمله ی عبری فراز آنیم، با زبانی گزنده سؤال می دهیم که مگر در اصل نقشه ی مسعودی، اگر چنین اصلی و چنان جغرافی دانی بوده باشد، به جای خلیج فارس نام دیگری آمده، که باز سازی یهودی آن را چاپ کرده اید؟ (ادامه دارد)